جان دان (1631 - 1572)

ترجمهء سعید نجاری گیوی

دان در یک خانوادهء کاتولیک دومی قدیمی،هنگامی بدنیا آمد که احساسات ضد کاتولیک در انگلستان به بیشترین حد خود رسیده بود و کاتولیک‏ها در معرض شکنجهء مداوم پلیس مخفی‏ ملکه الیزابت بودند.ایمانش،او را از بسیاری از راههای‏ معمولی موفقیت باز داشت.اگرچه به دانشگاه‏های آکسفورد، کمبریج و خانهء لینکلن‏2(آموزشگاه وکلا)رفت،هرگز درجهء دانشگاهی نگرفت و به کار وکالت نپرداخت.بعد از ترک کامل‏ مذهب کاتولیک در طی دههء 1590،در پیوستن به کلیسای‏ انگلیس با شک و تردید روبرو شد.او هیچ استعدادی در تجارت‏ نداشت.اگرچه او دارایی خود را از پدرش(که در چهار سالگی‏ او را از دست داد)به ارث برده بود،هنوز وقت آن نبود که مستقل‏ شود.ازاین‏رو باید راهش را در این دنیا به‏طور غیرمستقیم‏ انتخاب می‏کرد؛با داشتن هوش،قابلیّت یادگیری،دلیری و بالاتر از همه علاقه و تا حدودی به واسطهء حس کنجکاوی‏ درخشان خود،مطالعات زیادی در زمینهء الهیات،پزشکی و حقوق کرد و برای نشان دادن دانش و استعداد خود،به نگارش‏ پرداخت.او به سیر و سیاحت در پهنهء اروپا پرداخت و بویژه از اسپانیا دیدن کرد.

شعر دان نشان‏دهندهء تغییر ناگهانی شدیدی در مقایسه با اشعاری است که پیشینیان و بیشتر معاصران او نوشته‏اند.نظم‏ دورهء الیزابت دارای ظاهری آراسته و مالامال از صنایع بدیعی‏ است.تصاویر آن زیبا و آهنگش شیرین و دلنواز است. «کانسیت»3های(استعاره‏های دارای معنای پیچیده)بیشمارش‏ اغلب در تشبیهات موروثی در میان نسلهای شاعران همسوی‏ پترآرک‏4در قرن چهاردهم،یکسان است.امّا دان روش خود را از شعرای جدید بخش اصلی اروپا گرفت؛شعرایی که سنّت‏ پترآرکی‏5را با گسترش دادن بیشتر شکل ذهنی کانسیت،تازه‏ کردند و تصاویر متمرکز بسیار خوبی آفریدند،که دارای ویژگی‏ مقابلهء نمایشنامه‏ای یا حالت ذهنی است.6

شعر زیر نمونه‏ای از سروده‏های دان است که در آن به خوبی‏ از موارد یاد شده استفاده کرده است.او در این شعر کانسیت‏های بسیار زیبایی را به کار برده است که در نگاه اوّل‏ خواننده را تا حدی سردرگم می‏کند.ولی در نگاه‏های بعدی‏ خواننده به زیبایی این تشبیهات پیچیده پی می‏برد.

وداع:عزای شوم

آنگاه که مردان خدا ساکت و آرام‏ بار سفر از این کرهء خاک ببندند یاران دل آزده‏اشان،پردهء غم را بر چهرهء آشفته و غمناک ببندند

\*\*\*

بگذار نگرییم و به دور از غم و زاری‏ آهسته و آرام به کنجی بنشسنیم‏ گر راز دل خویش به بیگانه بگوییم‏ جز مرگ گل شادیمان،هیچ نبینیم

\*\*\*

لرزیدن پاهای زمین از هیجانش‏ ویرانی و ترس است همه بیخبران را امّا دوران مه و ناهید و عطارد آسایش و آرامش دلهاست سراپا

\*\*\*

عشق و هوس خاکی عشاق زمینی‏ تنها هنرش وصل و هم‏آغوشی تن‏هاست‏ او هیچ زمان فصل جدایی نپذیرد ویرانگر این عشق و تمنّاست

\*\*\*

امّا دل ما با گهر عشق خدایی‏ دلواپس و آزردهء این فاصله‏ها نیست‏ این عشق که آرامش و آسایش جانهاست‏ تا روز ابد زنده و پاینده و باقیست

\*\*\*

جان من و تو،جان به هم بسته و تنهاست‏ نگذار که با رفتن من عشق بمیرد او مثل طلا محکم و قرص است و مقاوم‏ با ضربهء کم نشکند و روح پذیرد

\*\*\*

هنگام جدا گشتن ما؛لحظهء رفتن‏ روح من و تو هست به هم بسته چو پرگار جان تو همان پایهء استاده و ثابت‏ جان من دلخسته هم این پایهء سیّار

\*\*\*

آنگاه که این پایهء سیّار بگردد آن پایه که در مرکز این حلقه نشسته‏ خم می‏شود و بار دگر راست شود،چون‏ یار دگرش باز رسد خستهء خسته

\*\*\*

تو نیز چنان باش برای من عاشق؛ چون پایهء محکم شده و ثابت پرگار با بودن تو حلقهء من کامل و زیباست‏ وین گردش من می‏شود از عشق تو تکرار

پانوشت‏ها:

(1).

(2)

(3).

(4).

(5).

(6).این متن از کتاب The Norton Antheology of English Literature به فارسی برگردانده شده است.

 مطلب ذیل،خلاصهء فصل«مرگ یک شاعر»از کتاب زندگی‏نامهء فدریکو گارسیا لورکا نوشتهء یان گیبسن‏ (lan Gibson) متوسطه و دانشگاهی خود را در دوبلین به پایان رساند و سپس‏ به عنوان دانشیار در دانشگاه لندن به تدریس ادبیات نوین اسپانیا پرداخت.

نخستین کتاب یان گیبسن به قتل فدریکو گارسیا لورکا که بلافاصله تحرمی رژیم فرانکو را درپی داشت،جایزهء بین‏المللی بهترین کتاب سال را از آن خو کرد و به ده زبان‏ ترجمه شد(1971).این کتاب که به سال 1989،بعد از هجده سال اقامت یان گیبسن در اسپانیا و ادامهء تحقیقات وی‏ تکمیل و به نام زندگی‏نامهء فدریکو گارسیا لورکا در 550 صفحه‏ منتشر شد،دروغ دولت فاشیستی فرانکو را بر ملا کرد که‏ می‏گفت مرگ لورکا در حین اغتشاش‏هایی در اولین لحظات‏ جنگ داخلی رخ داده است،و گوشه‏های تاریک شخصیت این‏ شاعر را که نرودا«چکیدهء اسپانیای سالها و قرنها و سنّت‏های‏ باستانی مردم آن سرزمین»می‏نامید،روشنی بخشید.